

گفتمان فقر و خشونت

نولیبرالیسم از نگاه بورديو

زهرة روحى

در متن حاضر ما فقط به دو مورد از آنها خواهیم پرداخت. اما پیش از آن لازم است به افشاگری وی از نحوه «بدیهی سازی» های نولیبرالیستی بپردازیم.

بورديو در پاسخ به این پرسش که «چگونه نولیبرالیسم به گفتمانی مسلط درآمده است؟» علاوه بر این که همچون هاروی^۲، در قوام و ترویج نگرش نولیبرالیستی معتقد به وجود مجموعه سیاست های اقتصادی - فرهنگی است، درصدد ردیابی نحوه عملکرد اقتدار «دوکسا»^۳ یی برمی آید که تعیین کننده چگونگی درک ما از مسائل و مقولات

جهان مان است. در مثالی ساده و ابتدایی، فرض این که در قلمرو روزمره و نگرش های عرفی، چگونه «بیکاری» را می فهمیم و نیز چگونه شخص «بیکار» را ارزیابی می کنیم. او می گوید: «مجموعه ای کلی از پیش فرض ها، بدیهی بودن خود را تحمیل می کنند» (ص ۷۸). برای فهم سردستی و زودیاب «دوکسا» شاید بتوان این گونه گفت که کلیت جریان «بدیهی سازی» از نظر بورديو بر پایه پیش فرض ها، نحوه تأویل و بالاخره ابزارها و شگردهای معناسازی این نحوه تأویل قرار دارد. برای مثال مطبوعات، تلویزیون و راديو در بستر «زبان»ی که دائماً در حال «جذب» آن هستیم، برای پرورش یک دروغ در هیئت واقعیتی «بدیهی»، به نظر ابزارهای مناسبی می رسند: «می خواهیم نقش نشریه پروه را بررسی کنیم. نشریه ای که سیا پول آن را می داد و برخی روشنفکران فرانسه در هیئت تحریریه آن ستون داشتند... خستگی ناپذیر و مبتکرانه در رویارویی اندیشه های رایج بودند تا آن که آنچه می گفتند به تدریج امری بدیهی شد... فرض مهم دیگر زبان است که ما را زیر ضربه دارد: همین که روزنامه را باز می کنیم، همین که راديو را روشن می کنیم، زبان را جذب می کنیم که بیشتر آن سرشار از حُسن تعبیر است... برای نمونه در فرانسه به جای "کارفرما" می گویند "نیروهای زنده ملت"؛ شرکتی که کارگزارانش را بیرون می کند به کنایه ای ورزشی "لاغر" می شود (بدن سراپا باید لاغر باشد). برای آن که اعلام کنند شرکتی می خواهد ۲۰۰۰ تن را بیرون کند، به عنوان مثال مفسر می نویسد: "برنامه اجتماعی شجاعانه شرکت آلکاتل... در برابر این دوکسا باید از خود دفاع کرد» (صص



گفتارهایی درباره ایستادگی در برابر نولیبرالیسم. پی یو بورديو. ترجمه علیرضا پلاسید. تهران: اختران، ۱۳۸۷. ۱۶۰ ص. ۲۷۵۰۰ ریال.

مقدمه

پیش از این دو مقاله (نقد و بررسی) درباره بورديو و نیز دو مقاله در خصوص نولیبرالیسم نوشته ام^۱، اما در مقاله حاضر با بررسی کتاب گفتارهایی درباره ایستادگی در برابر نولیبرالیسم به قلم پی یو بورديو، به هر دو موضوع در یک متن می پردازم.

نگرش غالب بر روش شناسی بورديو همواره شگفت زده ام کرده است و هرگز نتوانسته ام نسبت به تفکر و آموزه های شالوده شکنانه اش بی اعتنا باشم. بورديو متفکری است که ما را به تأمل وادار می دارد. با این حال در این مقاله شگفتی ام بیشتر از ناحیه دگرذیسی ای است که در افق فکری شخص بورديو به وجود آمده است. بنابراین در متن حاضر، پس از پرداختن دیگر باره به ماهیت سیاست های نولیبرالیستی - که این بار بازگویی فجایع اجتماعی و فرهنگی آن به یاری نگاه بورديو صورت می گیرد - از تحول در نگرش بورديو سخن می گوئیم.

بدیهی سازی و دوکساگرایی

«متن هایی که در پی خواهد آمد، مقالات و سخنرانی هایی برای جنبش ها و موقعیت های مقاومت است. از این رو باور دارم انگیزه های آنها جداگانه و تصادفی نیستند... امیدوارم که باز هم سلاحی سودمند برای همه آنانی باشد که می کوشند در برابر تازیانه نولیبرالیسم بایستند.» (ص ۴۳)

بورديو با این عبارات نه تنها به وضوح موقعیت ارتباطی بین خود و مخاطبانش را به عنوان متحدان مخالف خوان نظم اقتصادی - سیاسی جهان معاصر آشکار می سازد، بلکه از خشونت پرده بر می دارد که به یمن «تازیانه های نولیبرالیستی» (بخوانید سیاست های نولیبرالیستی) سراسر جهان را درنور دیده است. با توجه به مجموعه انتخابی بورديو در کتاب، از نگاه وی سیاست های خشونت آمیز نولیبرالیستی سه محور دارند: اجتماعی، سیاسی و فرهنگی؛ که البته

حرکت بی‌پیشینه‌ای را در سرمایه تضمین می‌کند و به سرمایه‌گذاران (یا سهامداران)، که به سود زود هنگام... علاقه‌مندند، امکان می‌دهد که همواره سودآوری بزرگترین ملت‌ها را با هم مقایسه کنند... شرکت‌ها که همواره در معرض این تهدیدند، می‌بایست با شتابی بیش از پیش خود را با تقاضای بازارها... سازگار کنند» (صص ۱۵۲-۱۵۱). از قضا در همین لحظه تصمیم به اقدام سازگاری است که مثلاً فلان شرکت برای اعمال مسیر «نرم» نابودی کارگران دست به عمل شجاعانه‌ی اخراج انبوه کارگران و یا پایین آوردن دستمزدها می‌زند!

به هر روی، بورديو در نقد این اپیدمی اقتصادباوری می‌گوید: «شاید تصادفی نباشد که بسیاری از هم‌نسلان من از تقدیرگرایی مارکسیستی به تقدیرگرایی نولیبرال رو آورده‌اند: در هر دو مورد اقتصادباوری، مسئولیت و بسیج مردم را با کنار گذاشتن سیاست و پیش رو نهادن مجموعه‌ای از هدف‌های کلی بی‌چون و چرا نهی می‌کند» (ص ۱۰۰). و مسلماً مطابق نظریه‌ی چرخه «اقتدار» بورديو، این نحوه‌ی نگرش تنها زمانی کارگر می‌شود که درون «زنجیره‌ی اقتدارهایی [قرارگیرد] که از ریاضی‌دان به بانکدار، از بانکدار به روزنامه‌نگار... دست به دست می‌شود... این افراد با هم، به شیوه‌ای توافقی، گفتمان تقدیرگرایی بر ساخته از گرایش‌های اقتصادی را ابراز می‌دارند که به تقدیری بی‌چون و چرا دگر دسی می‌یابد» (ص ۱۰۶).

خشونت اجتماعی در غیاب دولت رفاه

در گردهمایی بزرگی که در ایستگاه گاردولیون پاریس - دوران اعتصاب‌های دسامبر ۱۹۹۵ - برپا شده بود، بورديو به پشتیبانی از اعتصاب‌کنندگان و نیز نمایندگان اتحادیه‌های کارگری، می‌گوید: «اشرافیت دولتی... دولت را ربوده‌اند: چنین است که خیر همگان به خیری خصوصی بدل شده است و "امر همگانی" و جمهوری را از آن خود کرده است» (ص ۷۲).

بی‌شک این سخن بورديو در فضای اعتصابی بسیار شورانگیز و جذاب بوده است اما اگر ندانیم منظور وی از «اشرافیت دولتی» چیست شاید پی به مقصود اصلی او نبریم. خوشبختانه در همین کتاب و در اولین متن، تحت عنوان «دست چپ و دست راست دولت»، کارگزاران اجتماعی و وزارتخانه‌های وابسته به آن را دست چپ و یا اشرافیت فرودست دولت می‌نامد. و در مقابل دیوان سالاران وزارت دارایی، بانک‌های دولتی و خصوصی و کابینه‌های وزرا را دست راست و یا اشرافیت زبردست دولت می‌نامد (صص ۴۶ - ۴۵). وی برای آشکار کردن شدت وخامت وضع در دولت‌های اروپایی پیش از این موسوم به دولت رفاه می‌گوید: «گمان می‌کنم دست چپ دولت حس می‌کند که دست راست دیگر با آن چه دست چپ انجام می‌دهد، آشنا نیست. یا بدتر از آن، نمی‌خواهد آشنا شود. به هر روی نمی‌خواهد هزینه‌اش را بپردازد... این در برخی جاها دست کم بهت‌آور و ننگ‌آور است؛ زیرا از یک دولت سوسیالیست سرمی‌زنند... که... هدفی جز برچیدن دستاوردهای دولت رفاه ندارد» (ص ۴۶). بورديو در تمامی مطالب گردآوری شده کتاب مزبور دولت رفاه را به منزله «تمدن»

بنابراین می‌توان ادعا کرد که نولیبرالیسم با دستکاری تحمیل‌گرانه خود در گنجینه‌های ذهنی - زبانی یک دوره فرهنگی (فرهنگ سوسیالیستی - مارکسیستی) و یا به تعبیر بورديو نابودکننده «تمدن دولت رفاه» (ص ۷۱)، پا را از حد یک نظریه فراتر می‌گذارد و خود را تا سطح «ایدئولوژی» بالا می‌کشد. پس آن‌جا که بورديو چنین نسبتی بدان می‌دهد، کاملاً محق است. اما برای آن‌که فرایند تحمیلی «بدیهی‌سازی» عملی گردد، به دستگاه (تکنولوژی؟) «نظریه‌سازی» نیاز دارد تا از طریق درک و فهمی جدید از واژگان و یا تأویلی نوین از آن‌ها، ادبیات اجتماعی، سیاسی و فلسفی مورد نیاز نولیبرالیسم را برساند. برای مثال این نظریه که «کسی کارآمد و تواناست که فرمانروایی دارد و شغل‌ها در دست اوست» (ص ۹۱)؛ و یا به گفته بورديو «همان‌گونه که در هاروارد هم می‌گویند، "در خشانترین و بهترین" آن است که درآمد گردد» (همان‌جا). شاید این قبیل گفته‌ها، چیزی بیش از نظریات فرهنگی بی‌مایه و بازارمآبانه نباشد؛ اما بورديو در پس آن‌ها ترویج گرایش‌های «نوداروینیسیم اجتماعی» را تشخیص می‌دهد: «در واقع توان ایدئولوژی نولیبرال در این است که بر پایه‌ی گونه‌ای نوداروینیسیم اجتماعی است... بیکر، برنده‌ی جایزه نوبل اقتصاد، این اندیشه را می‌پروراند که داروینیسیم بنیان توان محاسبه عقلانی کسانی است که او کارگزاران اقتصادی توصیف می‌کند» (همان‌جا).

پس کارگاه‌های نظریه‌سازی نوداروینیسیتی به کار می‌افتند تا عدم توزیع عادلانه منابع اجتماعی، سیاسی و... را از نظرها مخفی سازند و بدین طریق چنان‌که بورديو متذکر می‌گردد، تضاد اجتماعی «اربابان و بردگان» را امری طبیعی و بدیهی جلوه دهند: «دریک سو شهروندانی کامل‌اند که توانایی‌ها و فعالیت‌هایی با دستمزد بالا و بسیار نادر دارند؛ چنان‌که می‌توانند کارفرمای خود را خود برگزینند (حال آن‌که دیگران را در بهترین حالت کارفرمایان برمی‌گزینند)... در سوی دیگر توده بزرگی از کسانی است که محکوم‌اند کارهای حاشیه‌ای داشته باشند یا بیکار باشند» (صص ۹۲-۹۱).

به زعم بورديو، علاوه بر نوداروینیسیم، نظریات تقدیرگرایی اقتصادی نیز سهمی بالا در جریان اقتدارسازی نولیبرالیسم به عنوان گفتمان مسلط عصر حاضر دارند. او که اقتصاددانان این عصر را به دلیل انتزاع کردن علم اقتصاد از جامعه، خدمتگزاران پروسه نولیبرالیستی می‌داند، معتقد است: «در جهان هستی نولیبرال، دست بالا به جای خدا ریاضی‌دان [نشسته] است» (ص ۱۰۵)، که با جدا کردن «عدد» از فرایند اجتماعی‌اش، کل جامعه را به قلمرو بازار و از آن هولناک‌تر به حیطة «بازارهای مالی» و پایین و بالا رفتن عدد نرخی «سود» فروکاهیده است. «برنامه نولیبرال که نیروی اجتماعی‌اش را از توان سیاسی و اقتصادی آنان که در دفاع از آن منافع دارند می‌گیرد، قصدش جدایی میان واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی و در نتیجه ساختن نظام اقتصادی سازگار با نسخه تجویزی [است]... که سررشته‌اش در دست کارگزاران اقتصادی است. جهانی‌سازی بازارهای مالی، همراه با پیشرفت فناوری اطلاعات،

بورديو نه تنها «نظارت و کنترل» بر سرمایه‌های اقتصادی (پولی و مالی) توسط «دولت ملی» و یا «دولت فراملی» را باور دارد و آن را به منزلهٔ نماد و دستاورد «پیروزی‌های مبارزات اجتماعی و نیروهای سیاسی و روشنفکرانه» ملت اروپایی قلمداد می‌کند، بلکه برای اتخاذ این نگرش و حمایت از «دولت رفاه» به عنوان حامل سیاست‌های «متمدنانه»، ناگزیر است «مدرنیته» ای را مورد تأیید قرار دهد که بستر شکل‌گیری و رشد آن «تمدن رفاهی» بوده است. مدرنیته‌ای که گفتمان‌های جامعه، دولت - ملت، فردیت و دموکراسی را خلق و نهادینه کرده است.

شناسایی می‌کند و حتی سخنرانی خود در حمایت از اعتصاب دسامبر ۱۹۹۵ را «بر ضد نابودی تمدن» می‌خواند. بنابراین بورديو به درستی حذف تمامی دستاوردهای دولت رفاه (مسکن، جامعه، توزیع عادلانهٔ خدمات اجتماعی، آموزش، بهداشت و درمان، خدمات همگانی، ترابری و...) از سوی طراحان و عاملان اجرایی نولیبرالیسم را به منزلهٔ پروژه‌ای علیه تمدن شناسایی می‌کند. به هر حال او در افشای این برنامهٔ ضدتمدنی و خشونت‌های اجتماعی پی‌آمدهای آن که تحت نام «انعطاف‌پذیر کردن بازار کار» و «کوچک کردن دولت» صورت می‌گیرد، معتقد است که باید «راه خود را از باور جدید به چاره‌ناپذیری تاریخی‌ای که نظریه پردازان [نولیبرالیسم ادعا دارند، جدا کنیم» (ص ۷۳).

خشونت فرهنگی: غروب دموکراسی

«... جایگاهی که فرانسه به بیگانگان می‌دهد [مسئله‌ای] "جزئی" نیست. مسئله‌ای دروغین است که بدبختانه به صورت مسئله‌ای کانونی و بی‌نهایت بد قالب یافته در کارزار سیاسی مطرح می‌شود» (ص ۶۱).

در حال حاضر به دلایل متعدد، همگی می‌دانیم که در بسیاری از کشورهای اروپایی خصوصاً فرانسه و انگلیس، حاکمیت موج «بیگانه‌ترسی»، فرهنگ «دیگرپذیری» برآمده از جنبش‌های دموکراتیک را مورد تهدید جدی قرار داده است. از نظر بورديو صرف وجود «بیگانه‌ترسی»‌های اخیر، آن‌هم در کشورهایی که پیش از این مهد حقوق بشر و یا حامیان پیشرو گفتمان‌های متمدنانهٔ شهروندی به شمار می‌آمدند، به خودی خود کافی است تا خطر واقعی نژادپرستی و خشونت‌های فرهنگی ناشی از آن‌را در سراسر جهان به عین دریابیم.

مطابق با طرح بورديو در خصوص «بدیهی‌سازی» و عملکردهای دوکساگرایانهٔ قلمرو اقتصادی، برای ترسیم فضای دوکسای قلمروهای فرهنگی و نیز تولیدات خشونت‌آمیز آن، می‌توان به جای اقتصاددانان، نظریه‌پردازهای به اصطلاح سیاسی - فرهنگی و یا مورخان را نشانده. مثلاً در بهترین و آبرومندانه‌ترین شکل، می‌توان از افرادی مانند هانتینگتون و تزهایی همچون «جنگ تمدن‌ها» استفاده کرد. و یا استفاده از تزهای دیگری که از طریق افراد به اصطلاح کارشناس در مسائل فرهنگی ملل آفریقایی، اسلامی و ...

به عنوان نظریه‌های علمی برای بدیهی‌سازی فرهنگ متعلق به «دیگری»، از طریق رسانه‌های عمومی در اختیار افراد جامعهٔ اروپایی غربی قرار می‌گیرد. احتمالاً حقهٔ کثیف «اختلاط‌های واژگانی» مورد نظر بورديو (ص ۶۸) را می‌باید در همین چرخهٔ تألیفی خشونت فرهنگی جست. و از آن‌جا که بورديو با توجه به نوع و جنس «بیگانه‌ترسی» زمان حاضر، از مغلطه‌های زبانی «اسلام و اسلام‌گرایی» یاد کرده است، می‌توان گفت این توطئهٔ بر خاسته از آشوب واژگانی - مفهومی، زمانی اتفاق می‌افتد که ارتجاعی‌ترین و متحجرترین شکل و محتوای فرهنگی فی‌المثل معتقدان به اسلام، به عنوان «اسلام و مسلمانان» معرفی گردند. به بیان دقیق‌تر، با بر جسته‌کردن فرهنگ خشن، ضد تمدن، زورمدار، خشک و متعصب، مردسالار و تک‌ساحتی مرتجعانی همچون طالبان، بن‌لادن و امثالهم، چشم بر فرهنگ «اسلامی» بندیدیم که فی‌المثل حافظ و یا مولوی را پرورانده است. و یا بدتر از آن، با روی آوردن به سیاست داغ‌زنی فرهنگ اقوام متفاوت، از این حقیقت بزرگ تاریخی بگریزیم که آبشخور تمامی زورمداری و جنگ‌طلبی‌های اسلام‌گرایانهٔ طالبان و... را می‌باید در سیاست‌های چندلایهٔ امپریالیستی جست. سیاست‌های غرب محور سرمایه‌دارانه‌ای که برای ثبات قدرت و نظم موجود، ناگزیر به داشتن ایدئولوژی رعب و وحشت به منزلهٔ رقیب است. و نیز باید سیاستی را دید که کل منطقهٔ خاورمیانه و کشورهای عقب‌ماندهٔ آفریقایی - عربی را در مقام مشتریانی کلان برای خرید انواع سلاح‌های جنگی در نظر می‌آورد و علاوه بر چنین نقشی بزرگترین تولیدکننده و همچنین مصرف‌کننده در بازار مواد مخدر به شمار می‌آید و بالاخره در لایهٔ سوم، نگرش آینده‌نگرانهٔ امپریالیستی‌ای را کشف کرد که تمامی این مناطق را صرفاً به منزلهٔ منابع ذخیرهٔ انرژی برای آیندهٔ غرب تلقی می‌کند.

بنابراین از هر حیث که در نظر آوریم، نبود «صلح و آرامش» در این مناطق نه به دلیل ناشایستگی و عقب‌ماندگی مردم این مناطق، بلکه به دلیل کارکرد سیاست‌های امپریالیستی است. چرا که حضور صلح و آرامش از طریق فرآیندهای دموکراتیک برخاسته از مناطق بومی، به هیچ روی با سرشت نظام سرمایه‌داری - خصوصاً در آخرین نسخهٔ آن یعنی نولیبرالیسم که مبتکر انواع بازارهاست - سازگار نیست. و تمامی این مطالب به این معناست که در نظام «جهانی‌سازی» نولیبرالیستی، خشونت فرهنگی بخشی از پروژهٔ سیاسی - اقتصادی جهان معاصر است که از انفجارهای ۱۱ سپتامبر تا خلق کاراکتری چون صدام به توسط «دست نامرئی» رقم می‌خورد. به هر حال اگر قرار باشد طبق توصیهٔ بورديو روش افشاگرانه را ادامه دهیم، شکل سومی هم از این خشونت فرهنگی می‌توان یافت که به کمک قلمرو ادبیات و سینمای عامیانه صورت می‌گیرد. برای مثال می‌توان از کتاب و فیلم «بدون دختر هرگز» نام برد که هدفمندانه در جهت تخریب فرهنگ مسلمانان ایرانی عمل کرده است.

باری، بورديو معتقد است حتی ساده‌ترین واکنش همدلانه علیه القای بدبینی‌های «بیگانه‌ترسی» در قلمرو روزمره، همچون مقاومتی است «در برابر خشونت» که با آگاهی تمام در تلویزیون، رادیو

و در روزنامه‌ها هر روز رایج است» (ص ۶۷).

نقد نولیبرالیسم و چرخش فکری بورديو

اکنون وقت آن است تا به افقی نظر افکنیم که بورديو به عنوان منتقد جهانی‌سازی نولیبرالیستی، در آن قرار گرفته است. یکی دو ویژگی مشخص که به باور من مهم‌ترین آن‌ها هستند ویژگی‌هایی‌اند که در واقعیات عینی جهان امروز، ابزار مهم مبارزه با سیاست‌های بازارهای جهانی به شمار می‌آیند: تأیید دولت ملی و مطالبه گذر به دولت فراملی در مقام دارنده قدرت نظارت و کنترل «بازار»های جهانی یعنی درخواست، تأیید و همراهی با قدرتی که قادر باشد در برابر سیاست‌های سلاخی طبقات فرودست جوامع ایستادگی کند و معنای حقیقی و واقعی «انعطاف بازار کار و نیروی انسانی» را با توجه به سیه‌روزی‌ها و بی‌پناهی در جهان معاصر بازتعریف کند.

در نگرش نقادانه بورديو، چنان‌که خواهیم دید، به خوبی این ویژگی‌ها آشکار است: «تنها یک دولت اجتماعی اروپایی می‌تواند با آثار فروپاشنده اقتصادهای پولی رویارویی کند. اما... نولیبرال‌ها نه دولت‌های ملی را که آن را مانع کارکرد آزاد اقتصاد می‌دانند و نه دولت فراملی را که می‌خواهند آن را تا اندازه یک بانک فروکاهند نمی‌خواهند... می‌توان در پی ایجاد یک دولت اروپایی بود که سدر راه کارکرد بازارهایی باشد که تنها به بُعد پولی [یورو] فروکاسته شده‌اند... مردم اروپا اکنون در نقطه عطف تاریخ خود هستند. زیرا پیروزی‌های چندین سده مبارزات اجتماعی و نبردهای سیاسی و روشنفکرانه برای شأن‌کاری در معرض تهدید است» (صص ۱۱۳-۱۱۱).

بنابراین همان‌گونه که می‌بینیم، بورديو نه تنها «نظارت و کنترل» بر سرمایه‌های اقتصادی (پولی و مالی) توسط «دولت ملی» و یا «دولت فراملی» را باور دارد و آن را به منزله نماد و دستاورد «پیروزی‌های مبارزات اجتماعی و نیروهای سیاسی و روشنفکرانه»ی ملت اروپایی قلمداد می‌کند، بلکه برای اتخاذ این نگرش و حمایت از «دولت رفاه» به عنوان حامل سیاست‌های «متمدانه»، ناگزیر است «مدرنیته»ای را مورد تأیید قرار دهد که بستر شکل‌گیری و رشد آن «تمدن رفاهی» بوده است. مدرنیته‌ای که گفتمان‌های جامعه، دولت – ملت، فردیت و دموکراسی را خلق و نهادینه کرده است. و ناگفته نماند، نزد بورديو ارزش‌های سیاست‌های رفاهی دولت‌های سوسیال دموکرات، تا به حدی است که وی احیاء و بازآفرینی نوین آن‌ها را در کل جامعه اروپا به منزله «انترناسیونال جدید» تلقی می‌کند: «لازم است انترناسیونالیسم تازه‌ای نوآوری کرد؛ کاری که بیش و پیش از هر چیزی بر عهده سازمان‌های اتحادیه‌های کارگری است» (ص ۱۱۵)... «باید به واداشتن این دولت‌ها برای ایجاد دولت اجتماعی اروپایی مرکب از بزرگترین پیشرفت‌های اجتماعی دولت‌های گوناگون ملی و ایجاد بازاری یگانه برای تدبیرهای اجتماعی مناسب برای رویارویی با پیام‌های به نسبت اجتماعی که کارآمدی عنان‌گسیخته‌ای برای دستمزد بگیران خواهد داشت اقدام کرد» (ص ۱۱۸).

اما «واداشتن دولت‌های ملی» از نظر بورديو به هیچ وجه به معنای

«دشمن داشتن» دولت ملی و یا «صف آرایی» گروه‌های مقاومت در برابر آن نیست: «در حال حاضر، هر کوشش منتقدانه روشنفکران، اتحادیه‌ها یا انجمن‌ها باید اولویتش سرزنش زدایی از دولت باشد. دولت‌های ملی را از بیرون نیروهای مالی و از درون، آنان که همدست نیروهای مالی‌اند متزلزل می‌کنند...، الهام‌بخش این دفاع از دولت، ملی‌گرایی نیست... [بلکه] می‌باید از انجام کارکردهای جهان‌شمول دولت، که دولتی فراملی، بهتر آن را به انجام می‌رساند، دفاع کرد» (ص ۸۹).

با توجه به نظر و اعتقاد بورديو در مورد «سیاست‌های رفاهی» و سردادن شعار انترناسیونالیسم جدید، گمان نمی‌کنم نیازی به توضیح این مطلب باشد که در نگرش بورديو، دست‌چپ دولت‌های اروپایی که پیش از این کارگزاران اصلی دولت رفاه در ساختار رسمی بودند، امروز متحدان جنبش‌ها و مقاومت‌های کارگری به شمار می‌آیند. چنان‌که می‌گوید: «در میان این گروه‌های جمعی – انجمن‌ها، اتحادیه‌ها و حزب‌ها – جایگاه ویژه‌ای را برای دولت، چه ملی یا بهتر از آن فراملی، به دیگر سخن دولت اروپایی (به عنوان مرحله‌ای برای رسیدن به دولت جهانی) باید فراهم آورد که بر نظارت و گردآوری مالیات سودهایی که از بازارهای مالی به دست می‌آیند توانا باشد. همچنین... این دولت باید بتواند با کنش ویرانگری که این بازارها در بازار کار اعمال می‌کنند، با سازمان‌دادن، تعریف و دفاع از منافع همگانی با یاری اتحادیه‌ها، رویارویی کند» (صص ۱۶۰-۱۵۹).

مسلماً این چرخش فکری بورديو، برای کسانی که با نحوه نگرش پیشین وی آشنایی دارند، جداً غافلگیرکننده است. اما برای نشان دادن اهمیت این تحول فکری (که شخصاً آن را بسیار با ارزش می‌دانم)، با توجه به اهمیت بحث «دولت» که در سطور بالا (چه در سطح ملی و چه در سطح فراملی) از نظر گذشت، نمونه‌هایی از آثار پیشین وی جهت مقایسه‌ای تطبیقی ارائه خواهیم کرد.

همان‌گونه که پیشتر دیدیم، در اندیشه متأخر بورديو، دولت خصوصاً دولت مدرن، همچون هر محصول اجتماعی، پیش از هر چیز محل و میدان جنگ بین نیروهای اجتماعی است. اصطلاحات «دست‌چپ» و «دست‌راست» دولت و نیز باور قوی «دست‌چپ دولت، به عنوان نیروی متحد احزاب کارگری و جنبش‌های ضد نولیبرالیستی» هر دو برخاسته از این نحوه تلقی از دولت هستند. حال آن‌که در روش‌شناسی پیشین بورديو، اقتدار دولت – به‌رغم آگاهی بورديو از اجتماعی بودن نیروهای سازنده آن – جدا از نیروهای اجتماعی و نیز مستقل از منافع گروهی آن‌ها عمل می‌کند. به بیانی، بورديو به دلیل عدم به‌کارگیری نگرش غیردیالکتیکی – غیر اجتماعی، به طور انکارناپذیری «دولت» را از گروه‌های اجتماعی درگیر – در رقابت و ستیز جهت تسلط بر منابع و سرمایه‌های متفاوت جامعه – انتزاع می‌کند. برای مثال می‌گوید: «در جوامع ما، دولت سهم قطعی خود را در کمک به تولید و بازتولید ابزارهای بساختن واقعیت اجتماعی دارد. دولت به عنوان ساختار اندام‌وار و قدرت سامان بخش اعمال و رفتار، از طریق تمامی الزامات و انضباط‌های جسمی و فکری که به صورت یکسان بر مجموعه عاملان اجتماعی تحمیل می‌کند،

یک رشته عملیات شکل‌دهنده به استعدادها و تمایلات را به صورت یکنواخت و دائم انجام می‌دهد»^۴. بنابراین، چنان که دیده می‌شود، «دولت» در این نگرش غیردیالکتیکی، به غلط برخوردار از ذات مستقلی در نظر گرفته می‌شود که همانند رابطه‌ی جدا از هم «سوژه و اُبژه»ی دکارتی از پیکره‌ی عینی و مادی گروه‌های اجتماعی و ماهیت روابط بین آن‌ها جدا گشته است: دولت کفکایی!

علاوه بر این به دلیل همین نگرش عالمانه‌ی دکارتی است که در تفکر پیشین بوردیو جایی برای مبارزات اجتماعی و سیاسی «دانشمند علوم اجتماعی» و یا «جامعه‌شناسان» وجود نداشت. چرا که روش‌شناسی‌ای که بوردیو عملاً به آن اقتدا می‌کرد، خود به خود الفاکتنده‌ی وضعیت موهوم سوژه‌ی شناسا و در نتیجه هموارکننده‌ی مسیر معرفت‌شناختی نیهیلیستی است. به عنوان مثال در باور پیشین بوردیو، «امور فرهنگی، به ویژه تقسیم‌بندی‌ها و سلسله‌مراتب اجتماعی که همراه آن است، اصالتاً به وسیله‌ی عمل دولت تأسیس می‌شوند، اما دولت با نهادینه‌کردن این مصنوعات خود در اشیاء، و در اذهان، به یک پدیده‌ی دلخواهانه‌ی فرهنگی، تمامی ظواهر یک امر طبیعی را می‌دهد»^۵.

اما اگر تصور کنیم، اکنون جامعه‌شناس به یاری این روش‌شناسی افشاگرایانه‌اش قادر به مبارزه با «دولت کفکایی» است، سخت در اشتباهیم. چرا که بنابر همان افق فکری، «اندیشیدن درباره‌ی دولت در مخاطره‌ی نوعی بازتولید اندیشه‌ی دولت است، مخاطره‌ی این که مقولاتی از اندیشه را درباره‌ی دولت به کار بگیریم که خود آن‌ها به وسیله‌ی دولت تولید و تضمین شده است»^۶!

پس به روشنی می‌بینیم که گسست بوردیو از نحوه‌ی نگرشی که کسب و کارش تنیدن تار و به تله انداختن اندیشه است، انصافاً کاری بسیار بزرگ و شگرف بوده است. اما با وجود این چرخش و بازاندیشی، به باور من بوردیو نتوانست گام نهایی را در مسیر حقوق دموکراتیک شهروندی بردارد. گامی که هم قادر به افشای پروژه‌ی خشونت‌آمیز «اختلاط واژگانی» فی‌المثل اسلام و اسلام‌گرایی در جهان غرب باشد و هم قادر به دیدن سرکوب و فشاری باشد که در سرزمین‌های به اصطلاح اسلامی بر حقوق شهروندی زنان و کودکان اعمال می‌گردد. این حقیقت که نگرش‌های اخیر مترقی جهان غرب تنها تا جایی از مطالبات حقوقی ساکنین مناطق فرهنگی دیگر حمایت می‌کنند که حکمرانی این سرزمین‌ها را افرادی همچون طالبان به عهده داشته باشند، در غیر این صورت از وحشت آن‌ها که مبدا با نگرش‌ها و سیاست‌های غرب‌محورانه «یگانه» قلمداد گردند (!)، نه تنها بر سرکوبی حکمرانی مردسالارانه در این مناطق چشم می‌بندند، بلکه گاه برای ابراز حُسن نیت خود نسبت بدان فرهنگ‌های به اصطلاح «متفاوت» و نشان‌دادن جدایی کامل خود از سیاست‌های غرب‌محورانه، هر کوششی را هم که از سوی ساکنین این جوامع در جهت احقاق حقوق برابر جنسیتی و یا شهروندی صورت گیرد، حمل بر «غرب زدگی» آنان تلقی می‌کنند. گویی کرامت انسانی و حقوق برابر شهروندی مطالباتی است که فقط ساکنین جهان غرب باید آن را طلب کنند! سکوت در برابر «خشونت» نسبت به کرامت انسانی،

حال در هر فرهنگی که صورت گیرد، در نهایت سر از هم‌نشینی با نگرش‌های فاشیستی و نژادپرستانه در می‌آورد: فرضاً این تصور غلط که مطالبات دموکراتیک (آزادی اندیشه، آزادی بیان، مطالبه‌ی حقوق اجتماعی و سیاسی برابر، خواست توزیع عادلانه‌ی ثروت و منابع تکنولوژی، اجتماعی، فرهنگی، اطلاعاتی، و...، لغو امتیازهای جنسیتی و قومی و...) از آن‌جا که نخست در غرب طرح گردیده‌اند، باید در انحصار همان مناطق باقی بمانند! غافل از این که مبارزه‌ی جهانی (تحت لوای انترناسیونالیسم جدید) با نولیبرالیسم، بدون حمایت از مطالبات دموکراتیک – در مناطق عقب مانده و در حال رشد – نه مبارزه‌ی بنیادی و واقعی و دارای استراتژی خواهد بود و نه از نتایج آزدسازی قلمروهای متفاوت بهره‌ای خواهد برد. چرا که صرف وجود نیروی کار ارزان بی‌ادعا (بخوانید سرکوب شده به لحاظ حقوق سیاسی و حذف شده به لحاظ حقوق اجتماعی)، می‌تواند به نوبه‌ی خود تهدیدی برای چانه زنی دولت‌های فراملی در ایجاد شرایط نظارت و کنترل بر نحوه‌ی سودآوری بازارهای جهانی به شمار آید!

بنابراین جدا از مسئله‌ی اخلاقی و نوع دوستی (!)، حمایت از مطالبات حقوق شهروندی به مفهوم مشخصاً مدرن آن در سرزمین‌های تحت سلطه‌ی سنت، در آینده‌ی نه چندان دور، جزئی تفکیک‌ناپذیر از برنامه‌ی مبارزاتی اتحادیه‌های کارگری، کلیه‌ی سازمان‌ها و انجمن‌های دموکراتیک و بالاخره روشنفکرانی خواهد گردید که در جهان غرب علیه نولیبرالیسم با هم متحد گشته‌اند. به واقع برای مبارزه با امپریالیسم نوین جهانی باید در برابر خشونت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ابزارهای متصل به آن در تمامی جهان بسیج شد.

*

و نکته‌ی آخر این که ضمن تشکر صمیمانه از آقای علیرضا پلاسید (مترجم) جهت انتخاب کتاب حاضر و در نتیجه شناساندن چرخش فکری بوردیو به مخاطبین فارسی زبان، ناخرسندی خود را به عنوان یک «مخاطب» از ترجمه‌ی دشوارخوان و ناهموار آن ابراز می‌دارم.

۱. زهره روحی، «بازبینی تجربه‌های نئولیبرالیسم»، جهان کتاب، ش ۲۲۶-۲۲۴ (۱۳۸۶): «نئولیبرالیسم در پوشش انبوه خلق»، جهان کتاب، ش ۲۳۱-۲۳۳ (۱۳۸۷): «بوردیو و جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی»، جهان کتاب، ش ۲۲۳-۲۲۲ (۱۳۸۶): «وضعیت بوردیویی کنشگر اجتماعی»، مهراوه، ش ۹-۸ (۱۳۸۷).

۲. دیوید هاروی، تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه‌ی محمود عبدالله‌زاده، (تهران: اختران، ۱۳۸۶).

۳. برای فهم دقیق واژه‌ی دوکسای مورد نظر بوردیو، می‌توانید به کتاب واژگان بوردیو، تألیف کریستی‌ین شوپره و اولیویه فونتن، ترجمه‌ی مرتضی کتبی، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۵) مراجعه کنید.

۴. پی‌یر بوردیو، نظریه‌ی کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی، ترجمه‌ی مرتضی مردی‌پا، (تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۰)، ص ۱۶۷.

۵. همان، ص ۱۳۸.

۶. همان، ص ۱۳۲.